

# مشکلات روانی - اجتماعی

«محمد در جستجوی محبت»

شغل	میزان تحصیلات	سن	فرد
	کلاس اول نظری	۱۵ سال	محمد
کارمند	دیپلمه	۴۲ سال	پدر
کارمند	دیپلمه	۳۶ سال	مادر
			برادر ندارد
			خواهر ندارد

شرح حال: محمد کلاس اول نظری بود. سر و وضع نامرتبی داشت. پرخاشگر و تندخو بود. نسبت به دیگران حالت خصومت و دشمنی داشت. با کسی حاضر نبود رابطه برقرار کند. هرگاه درباره خانواده اش پرسشی میشد، سکوت میکرد. بعلت عدم رعایت نظم و قوانین مدرسه و بدرفتاری با معلمینش، بارها او را اخراج کرده بودند. خلاصه مسئولین مدرسه اخراج او را به عنوان راه حل نهایی پیشنهاد کردند.

یکی از معلمینش می گفت، این بچه روانی است. خوشش می آید. کاری کند تا دیگران او را تنبیه کنند. تحقیرش کنند. معاون مدرسه به ایشان گفتند شاید بهتر باشد، درباره او بیشتر مطالعه کنیم. شاید عواملی وجود دارد که او را به اینصورت در آورده است. آقای معلم گفتند، خیر، محمد مشکلی ندارد. از نظر مادی که تأمین است. لباس هایی که می پوشد، وسایلی که با خود به مدرسه می آورد، نشاندهنده این است که خانواده اش به سر و وضع او رسیدگی می کنند.

اما خودش بی عرضه و بی لیاقت است. نمی تواند خودش را جمع کند. بالأخره یکی از معاونین مدرسه از مسئولین خواستند که مدتی به او فرصت دهند. شاید محمد بتواند خودش را با فضای مدرسه وفق دهد.

### اولین مرحله اقدام:

پرسشنامه ای را که بچه ها هنگام ثبت نام پر کرده بودند، خواستم. پرسشنامه مربوط به محمد را بیرون آوردم. اولین چیزی که بچشم خورد، تعهد نامه ای بود که خودش و مادرش آنرا امضاء کرده بودند. به علت خلاف های مکررش در سال قبل اولیای مدرسه ای که سال قبل در آن تحصیل میکرده، ثبت نام او را مشروط به سپردن تعهد کرده بودند.

پرسش های مربوط به پدر، بی جواب بود. پانین پرسشنامه نوشته شده بود: حدود ۱۰ سال است که متارکه کرده ایم. مادرش کارمند بود

### دومین مرحله اقدام:

با یکی دیگر از معاونین صحبت کردم. از علائق محمد پرسیدم. ایشان گفتند: من که علاقه ای در این بچه نمی بینم، اما یکبار که قرار بود او را اخراج کنند، مادرش به مدرسه آمده بود و می گفت او بی استعداد نیست، به کارهای فنی علاقمند است. مثلاً از ساختمان ماشین کاملاً سردر می آورد. به کارهای فنی و مکانیکی علاقه زیادی دارد. از پنجره دفتر به حیاط مدرسه نگاه می کردم. محمد را می دیدم که خود را جمع کرده بود و گوشه ای ایستاده بود. هیسکلش درشت تر از دیگران بود. بارها و بارها به خاطر هیکل درشتش او را تحقیق

کرده بودند.

یکروز که با ماشین به منزل مراجعت می کردم، محمد را دیدم که سر ایستگاه اتوبوس ایستاده بود، توقف کردم. و گفتم: سوار شو. با مکث و تردید نگاهی بمن کرد. در را برایش باز کردم سوار شد. قبلاً آدرس منزلش را در پرورنده دیده بودم. مسیر را با او تنظیم کردم. در طی مسیر صحبت زیادی نکردیم. فکر کردم اگر از او زیاد پرس و جو کنم، حالت ساختگی پیدا می کند و مانع ایجاد رابطه صحیح میشود. (همیشه باید دقت داشت در اولین برخوردها از بچه ها نخواهیم که همه اطلاعات را در اختیار ما بگذارند. زیرا در اینصورت آنها فکر می کنند، از آنها بازجویی میشود. و نمی توانند رابطه سالمی برقرار کنند. قاعده تدریج را باید بخاطر سپرد). آدرس منزلشان را پرسیدم. وقتی رسیدیم، پیاده شد و خداحافظی کرد.

### سومین مرحله اقدام:

سه یا چهار روز دیگر، بعد از زنگ مدرسه محمد را سرایستگاه اتوبوس دیدم. توقف کردم و سوارش کردم. باز هم او همچنان خاموش بود. وسط راه تظاهر به خرابی ماشین کردم. گفتم چه بدجایی خراب شد. اینطرف ها تعمیرگاه نیست. در حالیکه به زمین، نگاه دوخته بود، گفت: آقا... آقا ما میتونیم درستش کنیم. گفتم: جدی می گویی، چه خوب، با هم به قسمت های مختلف ماشین نگاهی کردیم. کمی ماشین را دست کاری کرد و گفت آقا عیب از لنت ترمزتان است، آنرا عوض کنید. از او تشکر کردم. خوشحالی در چهره اش نمایان

شده بود. گفتم: محمد حسابی واردی مکانیکی را کجا یاد گرفته ای؟ گفت آقا ۲ سال پیش، تابستان از بیکاری و تنهایی، خسته شده بودم، مدتی در یک مکانیکی کار کردم.

پرسیدم چرا تنها بودی، کسی در خانه تان نبود؟ به سختی گفت: نه آقا، کسی در خانه نیست. مادرم کارمند است، هر روز صبح سرکار میرود، تا ۲ بعد از ظهر.

خواهر و برادری هم ندارم. ساکت شد.

گفتم از پدرت چیزی نگفتی، گفت حدود ۱۰ سال پیش مادر و پدرم از هم جدا شدند.

منهم با مادرم زندگی می کنم، پرسیدم پدرت را می بینی. گفت گاه گاهی.

گفتم حالا که فرصت داری چرا با ما بیشتر همکاری نمی کنی. فردا زنگ تفریح اگر توانستی یکسری به دفتر بزن. خداحافظی کرد و رفت. روز بعد وقت زنگ تفریح، محمد را دیدم که در کنار در دفتر ایستاده بود. مثل اینکه یارای وارد شدن بداخل دفتر را نداشت. چند دقیقه ای با یکی از معلمینش صحبت کردم باز هم دیدم که همانجا ایستاده. بیرون آمدم، گفتم چرا نیامدی. گفت آقا نمی خواهم معلم ها مرا ببینند، آنها یک جورری به من نگاه می کنند.

گفتم دفترچه ای است مربوط به انضباط بچه ها، هر قسمتش مربوط به یکی از کلاس هاست. آنرا باید تقسیم بندی کنی. اسم بچه ها را بنویس و... با دقت اینکار را انجام بده. دو روز بعد محمد را دیدم که کنار دفتر ایستاده بود. بیرون آمدم، دفترچه

بقیه در صفحه بعد

## مشکلات روانی - اجتماعی

### بقیه از صفحه قبل

را بمن داد. آنرا ورق زدم، تشریحش کردم. گفتم خیلی تمیز و مرتب نوشته ای. فقط یک کمی نوشته هایش توی هم رفته، تشکر کردم.

در این مدت یکبار بین محمد و یکی از معلمینش اختلافی پیش آمد. در دفتر طرح شد همان آقا روبمن کرده و گفتند، دیدید که اواصلاح پذیر نیست. وقت و عمر خودتان را تلف می کنید. اعصاب ما هم خورد میشود. گفتم هنوز دو هفته نشده که با محمد تماس دارم، توقع معجزه نداشته باشید. فکر می کنم محمد دارد متحول میشود. کمی صبر داشته باشید انشاءالله درست میشود. شما می گوئید محمد از اینکه بتواند معلم ها را اذیت کند و آنها او را تنبیه کنند لذت می برد، به این فکر کرده اید که گاهی اوقات بی توجهی ها و بی مهری ها باعث میشوند که در فرد چنین حالاتی ایجاد شود؟ شاید او که نتوانسته بشکل درستی توجه افراد مورد علاقه اش را بخودش جلب کند، از راههای تخریبی استفاده میکند. بخصوص در این سن، نوجوان گاهی با قلدر بازیهایش در برابر بزرگترها می خواهد ثابت کند که من هم صاحب قدرت هستم. می توانم در برابر بزرگترها مقاومت کنم. به بچه های دیگر بگوئید، اگر شما درستان خوب است، اخلاقتان خوب است در عوض جرأت نمی کنید به بزرگترها چیزی بگوئید، من اینکار را انجام می دهم. بالاخره او می خواهد اثبات هویت کند. اگر مسیر درست را بیابد و بتواند محبوب و مقبول دیگران

شود، مطمئناً دست از اینکارها برمیدارد.

### چهارمین مرحله اقدام:

یکی، دو روز بعد با زهم پس از زنگ مدرسه، محمد را سوار ماشین کردم. بعد از سلام و احوالپرسی گفتم نمایشگاه کتابی دایر شده. اگر مایلی با هم سری به نمایشگاه بزنیم، قبول کرد. با هم به آنجا رفتیم. چند کتاب خریدیم. و گفتم برای این کتابها باید معرفی کتاب بنویسم. اگر فرصت می کنی یکی دوتایش را تو بنویس. گفت منکه تا حالا ننوشته ام، گفتم خوب حالا بنویس. دوتا کتاب داستان را به او دادم تا معرفی کتابها را بنویسد.

با چند تن از معلمینش تماس گرفتم. وضعیت محمد را برای آنها توضیح دادم و از ایشان خواستم که با او بیشتر مدارا کنند. به او احترام بگذارند، تحقیرش نکنند، اگر مطلبی را می دانند سرکلاس از او بپرسند و در حضور شاگردان کلاس او را تشویق کنند. البته توجه داشته باشند که عجلوانه انجام نشود تا حالت تصنعی نداشته باشد.

کارنامه ها آماده شده بود. به این بهانه با مادر او تماس گرفتم. در رابطه با محمد پرسیدم گفتند محمد خیلی تنهاسه، سال گذشته، مدت یکماه ونیم به مدرسه نمی رفت. من اطلاعی نداشتم، مسئولین مدرسه هم به من اطلاع نداده بودند. بعدت برخورد معاونشان با او که در حضور شاگردان مدرسه به او گفته بود از این هیكلت خجالت بکش، لایق مدرسه آمدن نیستی، مدت یکماه ونیم به پارک

میرفته و با بچه های بدی دوست شده بود خلاصه با مکافات او را بمدرسه برگرداندم. مقدمات انحراف در او فراهم شده بود. گناه گاهی پنهانی سیگار میکشید.

به مادرش که خانم مقید و متعهدی می نمود سفارش هائی کردم. گفتم نکات مثبت او را تقویت کنید. هر وقت کار خوبی انجام می دهد، آنرا مورد توجه قرار دهید. به او احترام بگذارید، در امور منزل با او مشورت کنید، نظراتش را محترم بدارید. ما هم سعی می کنیم در مدرسه زمینه های مناسب را برای او فراهم کنیم.

### پنجمین مرحله اقدام:

بعد از چند روز محمد معرفی کتاب را آورد با حالت عدم اعتماد گفت البته آقا فکر نمی کنم بدرد بخورد. آنها را نگاه کردم از او تشکر کردم.

گفتم اینها را در کتابخانه به دیوار نصب می کنیم - اسمت را پائین معرفی کتابها بنویس. خوشحال بود، برق امید در چهره اش نمایان شد.

آهسته، آهسته پایش به کتابخانه باز شد، با بعضی از بچه های خوب رابطه برقرار کرده بود. معلمینش هم در رفتارشان با او تجدیدنظر کرده بودند. از نظر درسی پیشرفت کرده بود. ولی همیشه می گفت آقا من دلم می خواست بروم هنرستان، اما مادرم نگذاشته، گفت تو باید رشته تجربی را بخوانی تا بتوانی پزشک شوی.

آیا این درست است که ما خواسته ها و آرزوهای خودمان را بر فرزندانمان تحمیل کنیم؟

بسیاری از افرادی که این نوع سوالات را دامن میزنند و در آنها غور و بررسی می نمایند، بعدها خودشان مبتلا به انحرافات جنسی می شوند. و خودشان هم نمی دانند و غافلند که اینجا یک لغزشگاه است و کسی که در لغزشگاه قرار بگیرد، حتماً می لغزد و سقوط می کند. لذا باید در برخورد با این مسائل، جانب احتیاط را رعایت نمود. مربی نباید از سیرت پیاپی اطلاع یابد ولی باید وضعیت طوری باشد که اگر دانش آموزی از سوی دانش آموز دیگر مورد تهدید واقع شد به مربی مراجعه کند و به او بگوید که آقا این بچه مرا تهدید می کند. و وضعیت

## چگونه می توان توجه نوجوانان را ...

مربی هم طوری باشد که کودک بتواند با او درددل کند و او را محرمش بداند و مشکلات زندگی خود را به او بگوید.

پس خوب و بد همیشه یک حریمی دارد، و بین حلال و حرام محدود است و ما برای هر مسئله ای که بلی و یا خیر می گوئیم باید دو طرف آنرا مشخص نمائیم و همیشه یک «بلی» بین دو «نه» قرار دارد. ما باید این دو «نه» را مشخص نمائیم. یعنی یک حلال بین دو حرام قرار دارد و ما باید این دو حرام را مشخص کنیم. ما معمولاً یک بعد قضیه را می گوئیم یک «نه» قضیه را میگوئیم که در این صورت، قضیه دارای یک

طرف میشود. در حالیکه هر حکمی همیشه دو طرف دارد. هر حلالی در دو طرفش دو حرام قرار دارد. مثلاً اینکه می گوئیم مربی تا آن حد پیش نرود که همه مسائل را درباب انحرافات از آنها سؤال نماید و این حرام است. اینکه او بخواهد بگونه ای غلط این مسائل را برای دانش آموزان مطرح نماید و آموزش دهد، اینهم حرام است و حلال بین این دو حد است قع کل شیء لابممازجه و غیرکل شیء لابمزابله و باید مربی با اطفال باشد. اما براساس لابممازجه و غیر از اینها باشد و جدا باشد اما بشرط رعایت لابمزابله. بلکه رابطه او با شاگردان بین این دو حد باشد.

### طریقه اشتراک ماهنامه تربیت

تمامی علاقمندان به ماهنامه تربیت جهت اشتراک سالیانه، می توانند حق اشتراک خود را به حساب «۹۰۰۳۰۱ بانک ملی، شعبه کریمخان زند تهران»، واریز کرده واصل فیش بانکی را بهمراه تکمیل شده فتوکپی فرم زیر به نشانی «تهران- میدان بهارستان- خیابان اکباتان- ساختمان شماره یک آموزش و پرورش قسمت توزیع ماهنامه» ارسال نمایند.

بدیهی است در صورت تغییر آدرس لازم است مشترک محترم نشانی جدید خود را (بصورت کتبی یا تلفنی) به اطلاع قسمت توزیع ماهنامه تربیت برساند.

### «فرم اشتراک ماهنامه تربیت»

نام و نام خانوادگی	شغل
نشانی دقیق پستی: استان	منطقه
خیابان:	شهرستان
کد پستی:	کوچه:
	بلاک:
	تلفن: